

نشریه داخلی
انجمن شاعران
و نویسندگان
گراش

الف



سید محمد علی جمالزاده.

- ◆ این شماره الف ۲۰ آبان ۱۳۹۵ در گراش منتشر شده است.
- ◆ الف شماره ۸۰۸ همزمان با جلسه ۹۰۸ انجمن منتشر شد.
- ◆ الف پنجشنبه هر هفته در Vberkeh.ir منتشر می شود.
- ◆ آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.
- ◆ محمد خواجه پور، مسعود غفوری، ابوالحسن محمودی، علی اکبر شاه محمدی و فرزانه استوار اعضای دوره ۳۲ گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
- ◆ الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است.

شعر

سمیه سادات حسینی

رنج‌ها با گریه در باران سبک‌تر می‌شود
قصه‌های تلخ ما یک روز آخر می‌شود
کوچکیم اما زمانی دور این افسانه را
تک تک دیوارهای شهر از بر می‌شود
عشق هراندازه طولانی‌تر انسانی‌تر است
طعم‌ترشی‌های چندین ساله بهتر می‌شود!
می‌بریم از جمع آدم‌ها و می‌دانیم خوب
شعر گفتن توی تنهایی میسر می‌شود

جام زهر است این که در کام من و توریخته
دست‌هامان را به زندان قلم آویخته



داستان ترجمه

Chemistry Lock

Peter Blair

Chantler, Ashley ed. An Anatomy of Chester:
A Collection of Short-Short Stories. Chester,
Chester Academic Press, 2006.

درباره نویسنده

پتر بلیر سخنران ارشد ادبیات انگلیسی در حوزه‌ی ادبیات داستانی معاصر و مدرن و مدیر برنامه است و در حال حاضر در دانشگاه چستر تدریس می‌کند. گرایش تخصصی او نویسندگی خلاق و ادبیات پسااستعماری قرن بیستم است. از دانشگاه یورک دکتری گرفت و بخشی از رساله‌ی دکتری او در زمینه‌ی سنت لیبرال در ادبیات داستانی آفریقای جنوبی است. بلیر یکی از اعضای انجمن مطالعات پسااستعماری است. آثار او شامل شعر، نویسندگی خلاق، داستان کوتاه و داستان‌های کوتاه-کوتاه است که در مجموعه آثار مختلف و مجلات ادبی منتشر شده است.

He has often seen her here, but has never looked at her. She is past the age at which women become invisible to young men.

She is feeding a pair of mute swans; an armada of raucous mallards keeps its distance. A single brown female dabbles in the shallows; she upends to graze on submerged reeds, lofting a patch of glossy purple. A skydiving drake glissades towards her, hooded in green velvet. Ducklings skitter across the surface, plucking dancing specks from the evening air.

The woman ignores this display, intent on the still swans. "Just wonderful, aren't they?"

He doesn't know if this is meant for him, and can't be sure he hasn't imagined her voice; it is as if a familiar statute has stepped off its plinth and begun softly to sing. But he makes the usual phatic noises. They exchange commonplaces and grace notes, stare silently into dark glassy orbs set either side of a black knob on an orange bill, then part. The swans lower elegant necks into the murk, retrieving sunken breadcrumbs.

داستان ترجمه

کمبستری لاک

پتر بلیر، ترجمه: راحله پرمادر

نام یک تکه از کانال چستر
در شهر چستر که نویسنده
در آن ساکن است.

خیلی وقت‌ها زن را اینجا می‌دید اما هرگز نگاه‌اش نکرده بود. زن در سنی است که در آن دوره زنان دیگر برای مردهای جوان به چشم نمی‌آیند. زن دارد به یک جفت قوی ساکت غذا می‌دهد؛ یک دسته از مرغابی‌های وحشی زشت هم در آن فاصله‌اند. یک مرغابی قهوه‌ای ماده در آب کم‌عمق شلپ شلپ صدا می‌دهد. گردن دراز می‌کند تا در نی‌های زیر آب بچرد؛ یک دسته علف بنفش براق از زیر آب بالا می‌کشد. یک مرغابی نر، پوشیده در مخمل سبز، شیرجه می‌زند و کنارش سر می‌خورد. جوجه اردک‌ها روی سطح آب می‌پرند و لیز می‌خورند، ذرات معلق در هوای بعد از ظهر را می‌گیرند.

زن به این صحنه اعتنایی نمی‌کند و همچنان سرگرم قوهایی است که ایستاده‌اند. «فوق‌العاده‌ان، مگه نه؟»

مرد نمی‌داند روی زن با اوست یا نه و مطمئن نیست که صدای زن در تصورش نبوده باشد؛ انگار که یک مجسمه‌ی آشنا از پایه قدم جلو گذاشته و به آرامی شروع به آواز خواندن کرده. اما او همان سلام و احوالپرسی همیشگی را می‌کند. حرف‌های معمول و تعارفات محبت‌آمیز را رد و بدل می‌کنند، بی‌هیچ حرفی به گوی‌های صیقلی تیره‌ای که در دو طرف یک برآمدگی سیاه روی یک منقار نارنجی است خیره می‌شوند و بعد جدا می‌شوند.

قوها گردن‌های افراشته‌شان را در تاریکی پایین می‌آورند، خرده‌نان‌های غرق‌شده را شکار می‌کنند.



@asal729

اینستاگردی



داشتن یه روز خوب آرامش بخشه اما همیشه داشتن فصل خوب بیشتر به من مزه می‌داده، این که سر هر فصل بری خرید فصلی و طبق سلیقه‌ی تیره پوش خودت بازم ماتنوی مشکی بگیری، شال مشکی بگیری، کلاه مشکی، بگیری دستکش و جوراب مشکی بگیری... تو این همه سیاهی مشکی‌هایی که واسه پاییز می‌گیرم رو بیشتر دوست دارم، خیلی بیشتر. با مشکیای پاییزه می‌شه روزانه گم شد و تو زردی پاییز قدم زد، پاییز مهربونه، پاییز آرومه، همه‌مون با پاییز بیشتر از همه درد و دل کردیم، پاییز لبخند می‌زنه و می‌زاره هر چی تو دلته بریزی بیرون، هرچی حس بده رو بالا بیاری و تو صورتش نف کنی، چنگ بزنی و صورتش و زخمی کنی و تقصیرا رو بندازی گردنش، برگاش و با حرص زیر پات له کنی و ته تهش که آروم شدی نگاش کنی و ببینی هنوز با همون لبخند داره نکات می‌کنه و می‌گه خب آروم شدی؟! حالا برو یه جا بشین یه نوشیدنی بخور، خسته شدی دخترم

بابزنکه

در سه‌دری

حوریه رحمانیان

دایی نیم‌خیز شد. همه‌ی این‌ها را داشته باشید به اضافه‌ی این که لب بالایی حکیمه خاتون رفته بود زیر چرخ خیاطی و مادرش هم با سرعت آن را دوخته بود.

خون تازه هم‌زمان با جیغ حکیمه خاتون، رگه رگه روی ملافه‌ی زیر چرخ پخش می‌شد. مادر از ترس کنار کشید. دایی با سختی، گیره‌ی چرخ را که لب، زیرش ورم کرده بود بالا زد. دسته‌ی چرخ را یک دور با احتیاط چرخاند و لب دخترک را آزاد کرد.

مادر جلو آمد. با همان ملافه‌ی سفید، زخم لب را که یک‌سانتی دهان باز کرده بود، فشار داد.

دایی، دخترک نالان را بغل زد و بردند درمانگاه. من هم داشتم داغ می‌کردم. ولی درست بعد رفتن آن‌ها، برق قطع شد و رشته‌ی تنگستن داخل من شروع کرد به خنک شدن.

حرف می‌زد و می‌خندید و حکیمه خاتون با ناز یک‌دوری روی پای داییش نشسته بود. کراوات بلند و پهن دایی موقع خنده روی شکم اش تکان تکان می‌خورد و موهای بلند سیاه دختر که از وسط فرق و بافته شده بود، با خوردن میوه، همراه پوست سرش جابه‌جا می‌شدند.

مادر حکیمه خاتون برای چند لحظه از خیاطی دست کشید و با سر به دخترش اشاره کرد که برود و دست و دهانش را بشوید. دخترک با اکراه از روی پای اش بلند شد. با سرعت و لی‌لی کنان از سه‌دری بیرون رفت. موقع برگشتن، دم در اتاق سکندری خورد و یک متری جلوتر پرت شد و سرش خورد به چرخ خیاطی مارشال.

مادر که در حال دوختن ملافه‌ی سفیدی بود، جیغ کشید. دسته‌ی چرخ را ول کرد.

وقتی حکیمه خاتون زیر چرخ رفت، خیلی سال پیش بود. در آن اتاق باریک، که بهش سه‌دری می‌گفتند، آدم‌های زیادی نبودند. عصر بود، نمی‌دیدم ولی به‌گمانم آفتاب تا روی ناودان‌های چوبی بالا خزیده بود، چون قبلا در حیاط بودم.

مادر حکیمه خاتون پشت چرخ خیاطی سیاه رنگش در حال دوختن بود. حکیمه خاتون دختر نذروزیاری مادر، روی پای دایی اش نشسته بود و از دستش نارنگی می‌خورد.

دایی تکیه داده بود به یکی از پشتی‌های سفید تترن گلدوزی که دو طاووس داشت. وقتی پشتی‌ها می‌افتادند می‌توانستم نقش و نگارشان را زیر نور زرد ببینم. نقش دو طاووس که نوک‌های‌شان را به هم چسبانده بودند.

من از بالا می‌دیدم که دایی با حکیمه خاتون



یادداشت‌های ۲۱:۳ نیمه شب

گفتن از دردها، باعث التیام
دردها نمی‌شه، اونا رو منتشر
می‌کنه.

@tashbaad

همیشه واسه آدمایه درصدی رو واسه
خودشون قرار بدید. که به خاطر
خودشون بزنی زیر همه حرفاشون.
اینجوری کمتر اعتماد می‌کنید و کمتر
سوپرایز می‌شید.

@Fatemeh_h_93

هر شهر به یک دره مرگ نیاز
داره. جایی که خیلی راحت بشه
مرگ رو دید، به مرگ پیوست
یا مثلاً با دوستت بری لب دره
سیگار بکشی.

@tashbaad

محمد خواجه‌پور

جلسه ۹۰۷ انجمن با حضور مسعود غفوری، علی اکبر شاه‌محمدی و محمد خواجه‌پور آغاز شد.

شعری از مریم انصاری در الف منتشر شده. شاه‌محمدی می‌گوید این شعر از شعر عاشقانه دور شده است و فمینیستی‌تر شده است. در دسته شعر اعتراضی زنانه شعری قوی است.

به نظر غفوری عباراتی همانند جنگ و زخمی و خفه کردن کلماتی خشن است و فقط در کلمات نیست بلکه لحن شعر هم تندتر شده است. شعر از آن لحن تغزلی دور شده است ولی اینجا با فضای دیگری روبه‌رو هستیم. به جای گلایه اینجا با اعتراض روبه‌رو هستیم. در بیت اول «سر بریدن گردن» اطناب دارد، می‌شود آن را از نظر مفهومی توجیه کرد ولی در هر حال زیادی است.

حوریه رحمانیان در گروه تلگرام الف می‌نویسد: دقیقاً از نقش گلدار بپیرهن را، هر کجا پاره شدرفو کردیم الی آخر، از موضع قبلی خودش کوتاه اومده. دقیقاً از این نقطه انگار حرف شعر عوض شده و کاملاً از موضع قبلی خودش کوتاه اومده. و چون چرخش ناگهانی اتفاق افتاده انگار یک مقدار مصنوعی شده در حالی که مصرع آخر بسیار زیباست: دوست داریم دشمن خود را ولی تناقض وجود داره از دید من و شعر دوباره شده. و اگر هم خود شعر می‌خواست بیانگر این پارادوکسها و تضادهای درونی باشد، بهتر بود از ابتدا در شعر نمود می‌یافت ولی طبق معمول ترکیبهای نوآورانه خوبی دیده میشه در شعر

خواجه‌پور می‌گوید محور عمودی و ارتباط شعر مفهومی است و

آن ارتباط روایی بین بیت‌ها وجود ندارد که به ظاهر یک گام به عقب است. اما همین مساله باعث شده است این بار غزل به جای تبدیل شدن به چارپاره به رباعی‌های پیوسته تبدیل شده است.

هر کدام از بندها دارای تصویرسازی مستقلی است و گویی یک رباعی کامل را می‌خوانیم. بعد مفهوم کلی شعر بند رابط آن است. اما می‌توان آن را مستقل هم عرضه کرد.

زهرا دلیری دانشجوی رشته‌ی حقوق است و به تازگی به گروه تلگرام انجمن اضافه شده. در باره‌ی شعر انصاری می‌نویسد:

درون مایه شعر خانم انصاری بر می‌گردد به جامعه سنتی گذشته زنان ایرانی. و در حال حاضر دم‌خور با حال و احوالات و شیوه زندگی زنان امروزی نیست. و این شعر تناقض دارد با این عصر. خانم انصاری اگر هم می‌خواست یک تکه از محرومیت زنان ایرانی را در شعر به تصویر بکشد باید از فعل‌های گذشته در شعر استفاده می‌کرد که بیشتر بیانگر احوالات یک نسل گذشته باشد.

اتفاقاً در این عصر زنانی که عاشق می‌شوند بیشتر می‌جنگند برای عشقشون. نمونه‌اش خواستگاری که از آقای گلزار در جمع بود. حتی اگر حوادث را پیگیر باشیم این نکته را خواهیم دریافت که زنان وقتی عاشق می‌شوند خیلی خطرناک‌تر و جنگ‌جوتر از آقایان می‌شوند...

اما خیلی ظریفانه به تمام محرومیت‌های مادر بزرگان ما اشاره کرده... از ادواج‌های به اجبارشون گرفته تا ساختن با زندگی

ساده و محرومیت‌ها و محدودیت‌های یک جامعه سنتی با فرهنگ غلط که در آن که احقاق حقوق زنان در آن.

علی اکبر شاه‌محمدی می‌نویسد: به نظر من شعر حرف خودش رو صریح و بی‌پروا زده. و اینکه الان جامعه ما سنتی است یا مدرن، عمومیت جامعه ما رنگ و لعاب سنتی را دارد. حتی اگر مدرن هم باشد جریان فمینیستی درش پررنگتر از سنتی است. شعر اعتراض دارد. به جامعه‌ای خاص هم اعتراض دارد. اینکه این جامعه اعتراضی شاعر دقیقاً کجاست، زیاد مهم نیست و حتی به نظر من برای رعایت جهانشمولی شعر نیاز نیست که سبب‌بند شعر را مشخص کند.

شعر بعدی که در جلسه خوانده می‌شود از سحر حدیقه است. غفوری می‌گوید شاعر دوست دارد برخی کلمات و ترکیبات که در اختیار دارد را برای شعر استفاده است اما به خوبی این ترکیبات زیبا در شعر کنار هم قرار نگرفته است.

محمود غفوری: تصویرهای بیشتر یک سطر و دوسطری است. خواجه‌پور: کلمات جنبه اساطیری دارد اما مثل نگین گل درشت از شعر بیرون زده است. اما به نظر من خانم حدیقه تلاش خوبی برای تجربه کردن فضاهای گوناگون داره. باید بگذارد این کلمات به مفاهیم تبدیل شود و درونی شود و دوباره بروید.

صفحه‌ی اینستاگردی و یادداشت را هم خواندیم و ادامه جلسه برای امشب در سینما و سین چهارم.